

نسخه

دوفصلنامه علمی ترویجی فلسفه اسلامی
سال چهارم / شماره دوم / پیاپی ۷ / پاییز - زمستان ۱۳۹۷

نقد و بررسی مکتب تفکیک با تاکید بر دیدگاه ایشان مبنی بر مخالفت دین با فلسفه^۱

روح‌الله سوری^۲

چکیده

اخباری‌گری رویکردی ظاهرگرایانه است که به ترک بحث‌های مستقل عقلی در استنباط احکام فقهی توصیه می‌کند. به‌کارگیری این شیوه در مباحث اعتقادی «مکتب تفکیک» نامیده می‌شود. نحله سنتی مکتب تفکیک به‌گونه کامل با عقل و استدلال مخالف بوده، هم‌نوایی آن‌دو را با نقل برنمی‌تابد. اما نحله جدید ضمن پاس‌داشت عقل، دست‌آورد آنرا بشری و بیگانه از دین معرفی می‌کند. پیروان تفکیک، دلیل‌های گوناگونی بر مخالفت دین با فلسفه به‌دست می‌دهند که برخی از مهم‌ترین آنها عبارتند از: ۱. اهداف سوء خلفا از ترجمه فلسفه؛ ۲. وجود برخی روایت‌های ضد فلسفی؛ ۳. مخالفت فقیهان با فلسفه. مقاله پیش‌رو پس از معرفی اجمالی مکتب تفکیک، به نقدهای یادشده پاسخ می‌دهد. برپایه این پاسخ‌ها: ۱. خاستگاه و انگیزه طرح یک اندیشه، دلیل درستی یا نادرستی آن نیست؛ ۲. در مجموعه روایی شیعه تنها دو روایت ضد فلسفی یافته می‌شود که یکی درباره فیلسوف نمایان و دیگری پیرامون فلاسفه دنیاطلب است. اما روایت‌های بسیاری در ستایش روش فلسفی (تعقل مستقل) دیده می‌شود؛ ۳. ضرورت رجوع به متخصص در مسائل تخصصی، روشن می‌کند که مخالفت برخی فقیهان بزرگوار که آشنایی کاملی با فلسفه ندارند ادعای اهل تفکیک را تأیید نمی‌کند.

کلید واژگان

مکتب تفکیک، رابطه عقل و دین، خاستگاه فلسفه، فلسفه و روایات، فلسفه و فقیهان.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۵/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۸/۱۴.

۲. دانش‌آموخته سطح چهار حوزه، دکتری فلسفه اسلامی، مدرس حوزه و دانشگاه (r.s.jelveh@chmail.ir).

درآمد

پس از پیروزی انقلاب اسلامی به دست امام خمینی علیه السلام فرصت مناسبی برای رشد و ترویج فلسفه و عرفان روی نمود، مردم و نخبگان گرایش بیشتری به این علوم نشان می‌دادند. دروس فلسفه و عرفان به‌گونه رسمی در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شد و دانشجویان نیز با عطشی فراوان پی‌گیر این مباحث بودند. این همه بدان سبب بود که از یک سو رهبر این انقلاب فقیه، فیلسوف و عارفی بزرگ بود که در کلام و قلم خویش به این علوم دعوت می‌نمود و از سوی دیگر روحیه معنویت‌گرایی نسل انقلاب پاسخ خود را در این مباحث می‌دید. با وجود پیوند شدید ملت و رهبر، مخالفان فلسفه و عرفان مجال زیادی برای ابراز مخالفت نداشتند، اما هر از چندگاه به گونه‌ای ابراز اندام می‌نمودند.

اما امروز شاهد آنیم که موج جدیدی از هجمه‌ها نسبت به فلسفه و مباحث آزاد عقلی شکل گرفته است. این موج علاوه بر حوزه، دانشگاه را نیز فرا گرفته است. روحیه ظاهرگرایی و پرهیز از تفکرهای مستقل عقلی توصیه اصلی مخالفان می‌باشد. گرچه گفتمان غالب در حوزه و دانشگاه موافق فلسفه است اما گسترش این امواج موجب تردیدها و بدبینی‌هایی شده است. مقاله پیش‌رو می‌کوشد با بررسی شبهات و خواستگاه آنها دریچه‌ای به حقیقت گشوده و پاسخ مناسبی ارائه دهد.

معرفی اجمالی مکتب تفکیک

می‌دانیم که جریان اخباری‌گری در طول تاریخ، مخالف عقل‌گرایی بوده و هست. این جریان بر اصالت و حجیت ظواهر دینی، چنان اصرار دارد که حتی با علم اصول فقه (که خادم فقه و فقاہت است) نیز مخالفت نموده و به آن‌ها می‌گوید: «شما عقل را در کار دین دخالت می‌دهید. اصلاً این فضولی‌ها به عقل نیامده است؛ عقل هزاران خطا می‌کند؛ عقل اشتباه می‌کند؛ عقل حق ندارد در کار دین دخالت کند. آدم باید عقل خودش را تبرئه کند... اخباریین می‌گفتند، اساساً عقل حق ندارد در موضوعات دینی دخالت بکند»^۱. با این بیان، روشن است که منافات و مبارزه اخباری‌ها با اندیشه‌های فلسفی و عرفانی، دوچندان خواهد بود. بیشتر ایشان تحصیل و تحقیق در فلسفه و عرفان را در تضاد با دین و حرام شرعی می‌پندارند و حکمت و معرفت را از علوم ضاله می‌شمارند.

۱. مرتضی مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۱۴۷.

نقد و بررسی مکتب تفکیک با تاکید بر دیدگاه ایشان مبنی بر مخالفت دین با فلسفه

البته اخباری‌گری مختص به اسلام نیست و در همه ادیان الهی که دارای متون مقدس هستند، قابل تصور بوده، در بیشتر آنها طرفدار دارد. این نگرش در بین مسلمانان، چه اهل سنت و چه شیعیان، دارای پیروانی است. آنچه امروزه به اسم سلفی‌گری در بین اهل سنت می‌بینیم (که وهابیت شاخه‌ای از آن است)، نوعی اخباری‌گری و کنار گذاشتن عقل در پژوهش‌های دینی و اعتقادی است. در مذهب شیعه، خواستگاه اصلی این جریان، حوزه علمیه خراسان است.^۱ روشن است که نقد و بررسی دیدگاه اخباری‌گری و نزاع آنها با اصولی‌ها، خود موضوع رساله‌ای مستقل بوده و از حوصله تحقیق حاضر خارج است، از این روی به همین گزارش اندک، بسنده می‌شود.

از آنجا که اخباری‌ها فلسفه و عرفان را از اساس باطل و ضاله می‌دانستند، داوری ایشان در مورد هم‌نوایی قرآن و عرفان و برهان، بسیار روشن خواهد بود؛ زیرا کسی که فلسفه و عرفان را از اساس باطل و منافی با معارف دینی می‌شمارد، هرگز به هم‌نوایی و هم‌افزایی این سه، تن نخواهد داد، بلکه توصیه به زدودن غبار فلسفه و عرفان از ساحت مقدس دین خواهد کرد. شاید به همین دلیل است که مکتب معرفتی خراسان، خواستگاه جریان فکری - عقیدتی شد، که بعدها «مکتب تفکیک» نام گرفت. این واژه نخستین بار در سال ۱۳۷۱، توسط محمدرضا حکیمی مطرح گشته و اجمالاً معرفی شد.^۲

بنیان‌گذار اصلی این مکتب میرزا مهدی غروی اصفهانی (۱۳۰۳-۱۳۶۵ق) است،^۳ اما می‌توان از سید موسی زرآبادی (۱۲۹۴-۱۳۵۳ق) و شیخ مجتبی قزوینی (۱۳۱۸-۱۳۸۶ق) به عنوان دیگر بزرگان این مکتب یاد کرد.^۴ البته عالمان دیگری نیز هستند که در نشر تفکیک، کوشیده‌اند مانند؛ میرزا جواد ذهنی تهرانی، شیخ محمود حلبی، شیخ محمد باقر ملکی میانجی، شیخ علی نمازی شاهرودی، شیخ حسنعلی مروارید، محمد رضا حکیمی، سیدجعفر سیدان.^۵ استاد حکیمی (که از مروّجین کنونی مکتب تفکیک است) معتقد است که واقعیت تفکیک امری کهن بوده و به صدر اسلام باز می‌گردد و افراد مذکور، تنها احیاگر این تفکر در دهه‌های اخیر می‌باشند.^۶

۱. اگر چه در حوزه‌های قم و نجف نیز طرفدارانی دارد.

۲. مجله کیهان فرهنگی، سال نهم، اسفند ۱۳۷۱.

۳. غلامحسین ابراهیمی دینانی، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۳، ص ۴۲۳.

۴. محمدرضا حکیمی، مکتب تفکیک، ص ۴۵.

۵. ر.ک: حسین مظفری، بنیان مرصوص، ص ۳۵-۴۹.

۶. محمدرضا حکیمی، مکتب تفکیک، ص ۱۸۶.

ایشان در تعریف این مکتب، می‌گویند: «تفکیک در لغت به معنای «جداسازی» است. (چیزی را از چیزی جدا کردن)، «ناب سازی» چیزی و «خالص کردن» آن. و «مکتب تفکیک»، مکتب جدا سازی سه راه و روش معرفت، و سه مکتب شناختی است در تاریخ شناخت‌ها و تأملات و تفکرات انسانی، یعنی راه و روش قرآن، راه و روش فلسفه، و راه روش عرفان. و هدف این مکتب، ناب‌سازی و خالص‌مانی شناخت‌های قرآنی و سره فهمی این شناخت‌ها و معارف است، به دور از تأویل و مزج با افکار و نحله‌ها و برکنار از تفسیر به رأی و تطبیق، تا «حقایق وحی» و اصول «علم صحیح» مصون ماند و با داده‌های فکر انسانی و ذوق بشری در نیامیزد و مشوب نگردد»^۱.

وی در جای دیگری چنین می‌گوید: «هنگامی که می‌گوییم «مکتب تفکیک»، یعنی آن جهان‌بینی و جهان‌شناسی و نظام شناختی و دستگاه فکری و مبانی اعتقادی (و سیستم عقلی)، که میان مفاهیم و اصطلاحات بشری، یا ممتزج، از سویی؛ و معارف خالص الهی و آسمانی (متخذ از کتاب و سنت) از سویی دیگر، تفاوت قایل است و فرق می‌گذارد؛ و در واقع و به عبارت بهتر، تفاوتی را که هست و واقعیت دارد می‌پذیرد، و بیان می‌کند و روشن می‌سازد... و در مورد این سه مبنی و مکتب (وحی، فلسفه، عرفان) «تفکیکی» است نه «تأویلی» و «مزجی» و «التقاطی» و «تطبیقی»؛ زیرا این امر را ناشدنی می‌داند، و این سه جهان‌بینی و جهان‌شناسی را در حدهم و عین هم نمی‌شناسد، و تأویل و انطباق دادن را به زیان مبانی وحی و معارف قرآنی می‌بیند؛ چون استقلال و خودبستگی آنها را مخدوش می‌سازد (و سطح آنها را پایین می‌آورد)، و این چگونگی را عقلا و شرعا مردود می‌شمارد»^۲.

اصول اساسی مکتب تفکیک از دیدگاه آقای حکیمی، عبارتند از:^۳

جدایی فلسفه، دین و عرفان.

برتری و اصالت شناخت دینی.

استناد شناخت دینی به قرآن و حدیث.

اِتکا به ظاهر آیات و روایات.

ردّ هر گونه تأویل.

البته اصول دیگری نیز ذکر شده است که از فروع و لوازم همین اصول پنجگانه است.

۱. محمدرضا حکیمی، مکتب تفکیک، ص ۴۶-۴۷.

۲. همان، ص ۱۶۱.

۳. محمدرضا حکیمی، مقاله عقل خود بنیاد دینی.



نقد و بررسی مکتب تفکیک با تاکید بر دیدگاه ایشان مبنی بر مخالفت دین با فلسفه

به اعتقاد آقای حکیمی: «مکتب تفکیک - به طور خلاصه عرض می‌کنم - دارای سه جریان است که این جریان‌های سه گانه تنیده در هم، «مکتب تفکیک» را تشکیل می‌دهد: بیان مطالب فلسفی و عرفانی - مسئله، مسئله - به دقیق‌ترین صورت، با ذکر مستوفای ادله هر مسئله، و گاه تحریرهایی به سود مسئله و اثبات آن.

نقد کاملاً روشمند (متدیک) و علمی، و به دور از هر مغالطه و بی‌انصافی و مَجْهَلَه‌گویی،^۱ و روشن کردن تار و پود اشکالات فلسفی مسئله.

بیان داده و حیانی (قرآنی و حدیثی)، با تعقل خودبنیاد دینی (و بی‌نیاز از تکیه‌ی از دیگران) درباره مسئله».^۲

نکته‌ای که پیرامون سخنان فوق دارای اهمیت است، به رسمیت شناختن فلسفه و عرفان به عنوان یکی از راه‌های کسب معرفت است، هر چند که از دیدگاه ایشان فلسفه و عرفان به دلیل بشری بودن، و به عبارت بهتر خطاپذیر بودن، باید از ساحت مقدس دین اخراج گردند.^۳ نکته‌ای که هم‌اکنون لازم به ذکر است، زاویه‌گیری دیدگاه آقای حکیمی با بنیان‌گذاران اصلی مکتب تفکیک است. آنچه ایشان به عنوان مکتب تفکیک معرفی می‌کند، دست‌کم در سه مسئله، با دیدگاه اساتید وی، متفاوت است:

به رسمیت شناختن ارزش معرفتی فلسفه

بنیان‌گذاران اولیه، معتقد بودند که فلسفه، امری خارج از اسلام است که از یونان و برای بستن در خانه اهل بیت وارد شده است. آنها این انگیزه خطا را دلیل بر نادرستی این علوم می‌دانستند.^۴ در میان آثار ایشان، مطالبی به چشم می‌خورد، که گویا از اساس، به دانش عقلی و استدلالی و اقامه برهان، اعتراض دارند.

میرزا مهدی اصفهانی - مؤسس مکتب تفکیک - معتقد است: «فان وضع الدین علی المقاییس و اثبات ربّ العزّة بها، إبطال لکل ما جاء به النبی».^۵ او استوار کردن دین، و اثبات پروردگار، به وسیله قیاس را به منزله انکار آن چیزی که پیامبر ص آورده است (یعنی قرآن و حدیث، و در یک کلام نبوت) می‌شمارد. استدلال وی بر ابطال برهان (که بهترین نوع قیاس است) چنین است: «لانّ اکبر

۱. نقدهای فراوانی بر عقل‌سنیزی بنیان‌گذاران تفکیک، ارائه شده است، و این تأکدهای آقای حکیمی، به خاطر دفع آنها و پیشگیری از هر گونه نقد جدید، از سوی مخالفین است.

۲. شیخ مجتبی قزوینی، *مأله قرآنی*، ص ۶۰.

۳. البته پاسخ این شبهه به زودی تقدیم خواهد شد.

۴. میرزا مهدی اصفهانی، *ابواب الهدی*، ص ۳.

۵. همو، *مصباح الهدی*، ص ۶.

لمقایس و أحسنها قیاس البرهان و هو مؤسسة على العلیة و المعلولیة و هی مؤسسة على قیاس الواجب بالممكن و النور بالظلمة و العلیة من أصلها باطلة فأحسن الاقیسة أقیحها.^۱ از آنجا که ایشان اصل علیت را باطل می‌داند، قیاس برهانی که خود مبتنی بر علیت است را معتبر نمی‌داند و بهترین قیاس‌ها را زشت‌ترین آنها می‌داند. در جای دیگری چنین می‌گوید: «أن طلب المعرفة و كشف الحقائق من الأقیسة، عین الضلال المبین لأنه لیس إلا إلقاءً فی الظلمات...».^۲ در کلام فوق، ایشان طلب معرفت و کشف حقایق، به وسیله قیاس را فرو رفتن در تاریکی می‌شمارد و در جای دیگری اساساً استدلال را مفید علم، نمی‌داند.^۳ او «نه تنها با موازین فلسفی مخالفت می‌کند، بلکه با موازین منطقی نیز روی خوش نشان نمی‌دهد و آنها را مردود می‌شمارد».^۴ با این مواضع شدید بر ضد قیاس منطقی و استدلال عقلی، جایگاه شهودهای قلبی و معرفت مترتب بر آن بسی سست‌تر خواهد بود؛ زیرا قیاس منطقی مقبول طبیعت عقلانی هر انسانی است اما شهود عرفانی هم اصل و هم حجیت آن، مورد تردید بسیاری است.

غرض از نقل عبارات مذکور، روشن شدن اختلاف دیدگاه آقای حکیمی، با موسسان اصلی این مکتب، پیرامون ارزش معرفتی استدلال عقلی و شهود قلبی است. نحله متقدم (موسسان اصلی مکتب) هیچ‌گونه حجیت و ارزش معرفتی، برای استدلال و شهود قایل نیستند، اما نحله متأخر (یعنی استاد حکیمی و هم‌فکرانش) برای این دو ارزش معرفتی قایل‌اند، گرچه انتقاداتی نیز دارند. بنابراین، نقطه اشتراک دو نحله، تأکید بر جدا سازی فلسفه و عرفان از ساحت دین، و نقطه افتراق، انکار متقدمین و اعتراف متأخرین به شأن و منزلت استدلال و شهود، در دریافت معارف است.

نسبت میان وحی، کشف و عقل

تفاوت دیگر نحله جدید، آن است که گاه مدعی می‌شود: «نسبت میان فلسفه الهی اسلامی با وحی قرآنی، تباین کلی نیست، بلکه عدم تساوی کلی است»^۵ و معتقد است: «مکتب تفکیک... ضمن تکریم فیلسوفان و عارفان می‌گوید، مطالب فلسفه و عرفان چنان نیست که صد در صد و در همه جا و همه مسائل و موارد، منطبق با مبانی و حیانی باشد».^۶ از دیدگاه آقای حکیمی،

۱. میرزا مهدی اصفهانی، مصباح الهدی، ص ۴.

۲. همان، ص ۶.

۳. همان، ص ۱۱.

۴. غلامحسین ابراهیمی دینانی، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۳، ص ۴۲۴.

۵. محمدرضا حکیمی، معاد جسمانی در حکمت متعالیه، ص ۳۰۸. نیز ر.ک: اجتهاد و تقلید در فلسفه، ص ۶۶.

۶. همو، اجتهاد و تقلید در فلسفه، ص ۱۵۴ و ۶۶.

تحصیل فلسفه و عرفان، برای کسانی که شرایط آنرا دارا هستند، لازم است.^۱ حتی در ضمن احترام به فیلسوفان گذشته، خواستار آن است که محتوای فلسفه اسلامی از سه جهت بازنگری شود: نقد، تجدید و تکمیل، و سخن از فلسفه پویای اسلامی به میان می‌آورد.^۲ این درحالی است که تفکیک سنتی، راه عقل و عرفان را از راه دین، کاملاً جدا می‌دانستند و تاکید داشتند که علوم الهی برای ریشه‌کنی علوم بشری نازل شده است،^۳ بدون وحی هیچ راهی برای شناخت خداوند وجود ندارد،^۴ سخن علوم الهی از علوم بشری کاملاً متمایز است،^۵ و حتی علوم بشری، یکسره جهالت و تاریکی است.^۶

پرداختن به جنبه‌های سیاسی - اجتماعی

آقای حکیمی بر این باور است که: «چون مکتب تفکیک، مبتنی بر اصول کلیدی و مبانی اصلی تعالیم قرآنی و اوصیایی است، در موضوعات مهم و حیاتی سیاست و جامعه و اقتصاد و تربیت، مسائلی را مطرح می‌کند که جامعه‌سازی قرآنی، جز با آنها تحقق نمی‌پذیرد».^۷ همچنین ایشان در چند جلد از کتاب *الحیة*،^۸ به طرح مباحث اقتصادی اسلام، می‌پردازد.^۹ این رویکردهای سیاسی - فرهنگی درحالی است که بنیان‌گذاران اصلی مکتب، هرگز چنین رویکردی نداشتند. به گونه‌ای که در کشاکش مبارزات سیاسی امام خمینی ره و ملت ایران، بر ضد نظام ستم‌شاهی، یکی از شاگردان میرزا مهدی اصفهانی، یعنی شیخ محمود حلبی، انجمن حجّتیّه را پایه‌گذاری کرد^{۱۰} که یکی از اصول آن عدم دخالت در امور سیاسی بود. با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت، مکتب تفکیکی که آقای حکیمی معرفی می‌نماید، با آنچه بنیان‌گذاران تفکیک، بدان معتقد بودند تفاوتی دارد. اما به‌راستی سبب این تفاوتها چیست؟ دو احتمال متصور است؛ اول اینکه پیروان تفکیک، به مرور متوجه اشتباهات

۱. محمدرضا حکیمی، *معاد جسمانی*، ص ۳۴۲.

۲. همو، *اجتهاد و تقلید در فلسفه*، ص ۱۸۸.

۳. میرزا مهدی اصفهانی، *ابواب الهادی*، ص ۶.

۴. همان، ص ۷.

۵. همان، ص ۱۲.

۶. همان، ص ۷۳.

۷. *معاد جسمانی*، ۳۴۳.

۸ که دایرة‌المعارفی از آیات و روایات در موضوعات مختلف است، و بیانیه عقیدتی یا مانیفست دیدگاه تفکیک است.

۹. ر.ک: *رویای خلوص*، ص ۱۲۹.

۱۰. ر.ک: *بنیان مرصوص*، ص ۴۴.

راهبردی خویش، در نفی کامل استدلالهای عقلی شده و در پی جبران آنها برآمدند. احتمال دیگر آن است که نحله سنتی، آنقدر دور از باور و خلاف طبع عقلانی انسان بود که پذیرش آن سخت می‌نمود، از این روی مکتب تفکیک، ظاهر خود را بازسازی کرده و با ارائه چهره‌ای جدید و جذاب توانست در حوزه و حتی دانشگاه پیروانی پیدا کند، والله أعلم. امروزه شاهد آنیم که این دیدگاه در فضاهای عمومی (علاوه بر علمی) انتشار یافته و رونق گرفته است، استاد مطهری درباره مقبولیت این نوع تفکرها در میان عوام، بر آن است که: «یک چیز که باعث رشد و نفوذ طرز فکر اخباری در میان عوام می‌شود، جنبه حق به جانب و عوام پسندی است که دارد، زیرا صورت حرف این است که می‌گویند ما از خودمان حرفی نداریم، اهل تعبد و تسلیم هستیم، ما جز قال الباقر و قال الصادق علیه السلام سخنی نداریم، از خودمان حرف نمی‌زنیم، حرف معصوم را می‌گوییم... اخباری‌گری همچنان در مغز ما وجود دارد».^۱

اصحاب تفکیک نیز دقیقاً همین ادعا را داشته و می‌گویند: «واقعیت جریان تفکیک امری است مساوی با خود اسلام و ظهور آن، یعنی قرآن و حدیث، کتاب و سنت، معارف قرآن و اهل بیت علیهم السلام و خلاصه هر چه از ثقلین (دو میراث پیامبر) استفاده می‌شود».^۲ بنابراین، مخالفان تفکیک، اولاً «سر و کار چندانی با احادیث آل محمد و معارف منحصر به فرد آنها ندارند» و ثانیاً «باید بدانند که طرف آنان ما [اصحاب تفکیک] نیستیم؛ اگر نیک بنگرند، و از برخی ملاحظات و عناوین دل بکنند، به خوبی درمی‌یابند، که قرآن کریم و اهل بیت و خلوص استغنائی معارف قرآنی و اوصیایی... طرف ایشانند نه ما».^۳ نتیجه آن‌که، آنان که به نقد تفکیک برخیزند «خواه‌ناخواه، در حوزه سیاست بنی‌امیه و بنی‌عباس حرکت می‌کنند، که می‌خواستند، امت اسلامی، به ائمه اهل بیت رجوعی و توجهی نداشته باشند».^۴

گرچه اصطلاح اخباری در برابر اصولی و در فضای دانش فقه است، اما شباهت‌های فراوان روشی و محتوایی مکتب تفکیک و اخباری‌گری، سبب شده که اندیشه تفکیک با اینکه نگاهی فراقه‌ی داشته و به تمام گستره دین می‌نگرد، از سوی مخالفانش نوعی اخباری‌گری جدید شمرده می‌شود. ولی هواخواهان این مکتب، نه تنها این اتهام را از خود دفع می‌کنند،

۱. مرتضی مطهری، ده گفتار، ص ۱۰۷.

۲. مکتب تفکیک، ص ۱۸۷.

۳. محمدرضا حکیمی، پیام جاودانه، ص ۲۳۴.

۴. مقاله قرآنی، ص ۶۹.



نقد و بررسی مکتب تفکیک با تاکید بر دیدگاه ایشان مبنی بر مخالفت دین با فلسفه

بلکه بر آن هستند که با این نگرش، هم به فلسفه و عرفان خدمت می‌کنند و هم به دین. چرا که با تعیین محدوده هر یک، سهم آنها را ادا می‌نمایند.^۱

در پایان یادآوری چند نکته ضروری است:

نکته اول: باید بدانیم که «این مکتب به جز جداسازی سه جریان شناختی از یکدیگر، بُعد دیگری نیز دارد و آن بیان معارف ناب و سره قرآنی است، بدون هیچ امتزاجی و خلطی و تأویلی، از نوع تأویل‌هایی که می‌دانیم و همین خود جوهر غایی این مکتب است»^۲، بنابراین، مکتب تفکیک باید بتواند بدون هیچ وام‌گیری از شهود، عقل و علوم بشری، تفسیرهایی ناب و سره، از متون دینی ارائه دهد. این آرمان بلندی است که پیروان تفکیک، موظف به تحقق آن هستند. باید دید که موفقیت آنها در این زمینه، تا چه اندازه است.

مراجعه به آثار ایشان، روشن می‌نماید که «روای خلوص» تابه‌حال تعبیر صحیحی نیافته است، و تفکیکی‌ها خود بارها و بارها، دچار تأویل شده‌اند. البته بررسی دقیق این مسئله مجال دیگری می‌طلبد، محققین گرامی می‌توانند به فصل سوم، از بخش دوم کتاب *روای خلوص* مراجعه نمایند.^۳

از دیدگاه استاد جوادی آملی، هیچ غیر معصومی به خلوص کامل دست نخواهد یافت؛ زیرا «واقعیت آن است که، در بسیاری از موارد باورها و اعتقادات و نقطه نظرات قبلی مفسر و قرائت‌کننده متن - حتی به صورت غیر ارادی و ناآگاهانه - در فهم او تأثیر می‌گذارد، پس بر عهده مفسر است که کوشش کند ذهن خویش را از دخالت‌های ناروای پیش‌دانشته‌ها و باورها و معتقدات خود عاری سازد؛ اما چنین نیست که بتواند ذهن را از همه آگاهی‌ها و دانش‌ها و معارف تهی کرد. این امر نه اساساً امکان‌پذیر است و نه حتی مطلوب و توصیه‌پذیر، زیرا بسیاری از معارف جزء سرمایه‌های اولیه و اصول نخستین امکان فهم درست و صائب دینی است... اگر شخص مراجعه‌کننده آنها را کنار بزند و بخواهد خالی‌الذهن (عوامانه) با این متون مواجه شود (بر فرض امکان‌پذیر بودن چنین چیزی) یا به جمود منتهی می‌شود و یا کژفهمی».^۴

نکته دوم: در نگاهی گذرا به آثار مدافعان تفکیک، متوجه خطاهای اخلاقی متعددی می‌شویم. که به جهت ضیق مجال، به طور خلاصه، در پنج محور ذیلارایه می‌گردد:

۱. سید حسن اسلامی، *روای خلوص*، ص ۲۷.

۲. مکتب تفکیک، ص ۴۷.

۳. فصل مذکور، در حدود صد صفحه، موارد متعددی از نقض قواعد تفکیک، توسط پیروان آن، را به تصویر می‌کشد.

۴. عبدالله جوادی آملی، *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی*، ص ۱۹۶-۱۹۷.

انتحال شخصیت؛

تفکیکی دانستن اشخاصی مانند؛ ملاصدرا و علامه طباطبایی.

نسبت نادرست به افراد؛

تکفیر ملاصدرا از سوی آقا علی حکیم، شیخ محمد تقی آملی، حائری سمنانی، میرزا احمد آشتیانی،

علامه رفیعی قزوینی، امام خمینی، شهید مطهری.

استفاده از انواع مغالطات منطقی؛

مانند: مغالطه منشا، خلط انگیزه و انگیزه، پهلوان پنبه، مسموم کردن چاه، نقل قول ناقص.

بستن راه نقد مکتب تفکیک؛

تحقیر ناقدان مکتب تفکیک.

پژوهشگران محترم، جهت بررسی تفصیلی و داوری در این موارد، می‌توانند به بخش دوم

از کتاب *رویای خلوص* مراجعه فرمایند.^۱

بررسی و پاسخ به شبهه‌ها

با توضیحاتی که پیرامون معرفی مکتب تفکیک تقدیم شد، به راحتی می‌توان نتیجه گرفت

که بیشترین حجم شبهه‌ها و اساسی‌ترین آنها، از سوی اصحاب تفکیک مطرح شده است؛

ایشان علاوه بر سرشماری اشکال‌های پیشینیان، خود نیز شبهه‌های جدیدی بر آن افزوده‌اند.

اصحاب تفکیک با طرح این شبهات، دو هدف اساسی را دنبال می‌نمایند؛ هدف اول که بیشتر

نحله سنتی هواخواه آن است، نشان دادن این نکته است که اساس استدلال، قیاس و فلسفه

باطل است، بنابراین جداسازی فلسفه و عرفان، از معارف دینی ضرورت دارد. هدف دوم،

که نحله جدید سردمدار آن است، در عین احترام به ارزش معرفت‌شناختی منطق و فلسفه

و عرفان، قایل به جداسازی قرآن و عرفان و برهان بوده و دخالت فلسفه در الهیات

و در تفسیر متون دینی، را پدیده‌ای شوم و ناصواب می‌داند. پیش‌تر آمد که هر دو نحله در نهایت

به جداسازی این سه حوزه معرفتی فتوا می‌دهند.

خلاصه شبهه‌های ایشان عبارتند از:^۲

اهداف سوء خلفاء از ترجمه فلسفه یونانی؛

مخالفت ائمه و اصحاب ایشان با فلسفه؛

۱. بخش مذکور، در حدود ۱۵۰ صفحه، پیرامون خطاهای اخلاقی مکتب تفکیک، بحث می‌کند.

۲. دسته‌بندی شبهات از کتاب بنیان مرصوص اخذ شده است.

نقد و بررسی مکتب تفکیک با تاکید بر دیدگاه ایشان مبنی بر مخالفت دین با فلسفه **۱۹**

مخالفت برخی فقیهان و محدثان با فلسفه؛

اشکال‌های بی‌روشن فلسفه، در کسب معرفت؛

یادآوری تنگناهای عقل و لزوم مراجعه به وحی در کشف حقایق؛

بی‌نیازی از فلسفه، در فهم متون دینی.

پیش از نقد و بررسی این پرسش‌ها یادآوری این نکته ضروری است که نقد و بررسی پیروان تفکیک به معنای مخالفت با شخصیت‌های ایشان نیست؛ در بین ایشان شخصیت‌های اخلاقی و معنوی هستند که ضمن احترام به ایشان و پاس‌داشت زحمات علمی‌شان، معتقدیم که نه نقد گفتار به معنای نقد گوینده است، و نه پذیرش کورانه سخن به منزله احترام به سخنران. سرمشق این تحقیق سفارش قرآن کریم است که: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ»^۱.

باید بپذیریم که در امت اسلام چهارده معصوم بیشتر نداریم و علما هرچند بزرگ باشند، پیوسته در معرض احتمال خطایند و بزرگی بزرگان نیز این احتمال را برطرف نمی‌سازد؛ به بیان سقراط: «سزاوار نیست که من احترام یک فرد را بر احترام حقیقت مقدم شمارم، بلکه لازم است عقیده خود را بیان نمایم»^۲. شاید این احتمال خطا هرگز تحقق نیابد، اما ما دلیلی برای نفی این احتمال نداریم و همین احتمال خطا است که به ما حق انتقاد می‌دهد. پیشاپیش از تمام بزرگانی که به جهتی مورد نقد قرار گرفته‌اند پوزش طلبیده و ایشان را به تعامل و تضارب آراء دعوت می‌نماییم.

۱) اهداف سوء خلفاء از ترجمه فلسفه یونانی

میرزا مهدی اصفهانی، نگارنده *ابواب الیهادی*، از قول علامه مجلسی رحمته‌الله علیه چنین نقل می‌کند: «این جنایت بر دین و ترویج کتاب‌های فلاسفه در میان مسلمانان، از بدعت‌های خلفای جور و دشمنان امامان دین و به منظور باز داشتن مردم از ایشان و از دین مبین بوده است. شاهد این، مطلبی است که صفدی در کتاب *لامیه العجم* گفته است و آن این‌که مأمون، در آن هنگام که با برخی از پادشاهان مسیحی - که گمان می‌کنم پادشاه قبرس باشد - پیمان صلح و دوستی برقرار کرد، از آنها درخواست کرد که کتاب‌های کتابخانه یونان را برای او بفرستند و مجموعه‌ای از کتاب‌ها نزد آنها بود که کسی بدان‌ها آگاهی نداشت. آن پادشاه، خواص از مشاوران خود

۱. الزمر، ۱۸: آنان که تمام سخنان را می‌شنوند و از بهترین آن پیروی می‌نمایند، خداوند هدایتشان نموده که صاحبان خرد هستند.

۲. افلاطون، *جمهور*، ص ۵۵۴.

را جمع و در این رابطه با آنها مشورت کرد. همه آنها نظرشان بر این قرار گرفت که او این کار را نکند، جز یکی از روحانیان آنها که گفت: این کتاب‌ها را به سوی آنها بفرست؛ چه، این کتاب‌ها بر دولتی شرعی و دینی وارد نشده، مگر آن‌که آن را به فساد کشانیده و در میان پیروانش اختلاف افکنده است.^۱

از دیدگاه مکتب تفکیک، «در زمان مولایمان امام رضا^{علیه السلام} و پس از ایشان، مصیبت بزرگ دیگری، بزرگ‌تر از مصیبت اول [سقیفه] برای اسلام اتفاق افتاد و آن هم ترجمه فلسفه و انتشار آن در میان مسلمانان به دستور رشید ملعون بود، تا اینکه قواعد آن تثبیت و دلایل آن در قلوب مسلمانان راسخ شد».^۲ نتیجه اینکه «بعد از ترجمه فلسفه، (مسلمانان) با داشتن آن از علوم آل محمد ص احساس بی‌نیازی کردند، تا آنجا که به احتجاج با ایشان برخاستند، آن‌چنان که از تاریخ (حوادث زمان) امام رضا ع این مسئله بدست می‌آید؛ بلکه مسئله بدان‌جا منتهی شد که علوم ایشان [اهل بیت] در میان پیروانشان کوچک شد و در نتیجه، کلمات ایشان را به علوم بشری یونانی تأویل کردند و پنداشتند که فهم مراد ایشان، متوقف بر فراگیری علوم یونانی است».^۳ این سخنان، حاکی از اوج بدبینی‌ها نسبت به فلسفه است، که آنرا از حادثه تلخ سقیفه، پلیدتر می‌شمارد. بدین ترتیب، اصحاب تفکیک، تأکید دارند که فلسفه، چون از ابتدا با انگیزه‌ای شوم وارد اسلام شد، باید از آن پرهیز شود. البته در میزان این پرهیز، اختلاف نظر دارند؛ نحله سستی معتقد به حذف کامل استدلال و فلسفه‌ورزی هستند، و نحله جدید بر حذف فلسفه، هنگام تفسیر متن دینی تأکید دارند.

سخنان اصحاب تفکیک، از چند جنبه جای تامل دارد؛

۱-۱. مغالطه خلط انگیزه و انگیزه

هر دو نحله، دچار مغالطه خلط انگیزه و انگیزه (محتوا) شده‌اند، یعنی به جای بررسی حقانیت محتوای سخن، خواستگاه آنرا بررسی کرده و عدم حقانیت آنرا نتیجه گرفته‌اند. باید توجه داشت که انگیزه سوء و باطل خلفاء از ترجمه متون فلسفی، سرایتی به حقانیت و عدم حقانیت خود فلسفه نمی‌کند. تأکید بر یونانی بودن فلسفه اسلامی، برای دور کردن طلاب و دانش‌پژوهان از فلسفه، مغالطه‌ای تأسف‌بار و تعصبی دور از منطق، و روشی به دور از آموزه‌های اسلامی است. امامان و پیامبران نیز، هیچگاه چنین جفایی در حق علوم و معارف

۱. ابواب الهدی، ص ۵۴.

۲. میرزا مهدی اصفهانی، تفریرات، ص ۱۵۶.

۳. ابواب الهدی، ص ۴.



نقد و بررسی مکتب تفکیک با تاکید بر دیدگاه ایشان مبنی بر مخالفت دین با فلسفه

را نمی‌پذیرند، این حضرت عیسی علیه السلام است که چنین سفارش می‌کند: «خذوا الحق من اهل الباطل، و لا تأخذوا الباطل من اهل الحق، کونوا نقاد الکلام».^۱ حضرت علی علیه السلام نیز می‌فرماید: «الحکمة ضالة المؤمن، فاطلبوها و لو عند المشرکین کونوا أحق بها و أهلها».^۲

اگر قرار باشد که بطلان انگیزه در انگیزه سرایت نماید، باید بپذیریم که قرآن کریم، باطل و گمراه‌کننده بوده و برای مغلوب نمودن اهل بیت آمده است؛ زیرا در جنگ صفین قرآن را بر نیزه کردند و با شعار *حسبنا کتاب الله*، جماعتی را گمراه نموده، علی علیه السلام را مغلوب ساختند. آیا اصحاب تفکیک چنین سخنی را می‌پذیرند؟ از سوی دیگر آیا مطالبی که وهابیت از حرمین شریفین یعنی مکه و مدینه منتشر می‌کند حقیقت اسلام است؟ روشن است که موصوف شدن به مکانی خاص دخالتی در درستی یا نادرستی یک گزاره علمی ندارد.

۱-۲. دلیل اخص از مدعا

اگر بپذیریم که انگیزه سوء به انگیزه سرایت می‌کند، نهایت تأثیر آن اثبات این مطلب است که در فهم متون دینی نباید از دستاوردهای فلسفی استفاده کرد، اما استنتاج این که فلسفه و استدلال عقلی، از اساس باطل است، بسیار فراتر از دلیل ارائه شده است.

۱-۳. نزدیکی فلسفه به علوم اهل بیت علیهم السلام

دشمنان، برای دور کردن مردم از اهل بیت، می‌بایست علوم و معارفی را مطرح نمایند، که توانایی رویارویی با اقیانوس علم اهل بیت را داشته باشد. پر واضح است که اهل بیت علیهم السلام به دلیل اتصال به علم نامتناهی الهی، هیچگاه مغلوب کسی نخواهند شد، اما اگر قرار باشد، علمی به مصاف علم اهل بیت رود، می‌بایست عالی‌ترین و محکم‌ترین علوم باشد، یعنی شباهت بالایی به علوم اهل بیت داشته باشد. برای نمونه؛ در جنگ صفین، برای تقابل با علم، معنویت و شجاعت علی علیه السلام و فریب مردم، قرآن را بر نیزه کردند؛ زیرا می‌دانستند چیزی غیر از قرآن نمی‌تواند با علی علیه السلام هم‌آوردی نماید. این خود دلیل آن است که دشمنان نیز می‌دانستند که علی علیه السلام هم‌سنگ قرآن است، بلکه قرآن ناطق است.

۱. محمد تقی، مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۶: سخن حق را از اهل باطل بپذیرید، و سخن باطل را از اهل حق قبول نکنید. نقاد کلام باشید.

۲. همان، ج ۲، ص ۹۷، ح ۴۵: حکمت گمشده مؤمن است، پس جویای آن باشید حتی اگر نزد مشرکین باشد، شما سزاوارتر به آن و اهل آن هستید.

اکنون با لحاظ نکته نخست (اینکه بطلان انگیزه دلیل بر بطلان انگیخته نیست) می‌توان استنتاج کرد که ترجمه فلسفه به منظور مقابله با علوم اهل بیت ع نه تنها موجب قدح و سرزنش نیست، بلکه موجب مدح و ستایش فلسفه است، چراکه اگر فلسفه نزدیک‌ترین علوم به علوم اهل بیت ع نبود، برای این رویارویی انتخاب نمی‌شد.

۴-۱. ترجمه فلسفه موجب گرایش بیشتر به علوم اهل بیت علیهم‌السلام

باید توجه داشت که دشمنان اسلام و اهل بیت ع چه زنادقه و یهودیان و چه ناصبی‌ها و دیگران، هم قبل از نهضت ترجمه و هم بعد از آن، با اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام دشمنی و معارضة داشته و دارند. بنابراین ترجمه فلسفه تأثیر چندانی در آنها نداشت.

اما در مورد شیعیان، و حتی محبان سنی مذهب اهل بیت، ترجمه فلسفه و خصوصاً مسائل الهی آن، نه تنها موجب بی‌رغبتی مسلمانان به اهل بیت نشد، بلکه سبب شد که بیش از پیش به مقام علمی و معنوی ائمه پی ببرند و با اعتقادی ژرف‌تر به اهل بیت، تمسک جویند؛ زیرا آن‌که گوهر گران‌بهایی را آسان به کف آرد، ارج چندان نهد. اما اگر به بازار گوهریان بُرد و یافت که دُرّ نایاب در کف اوست، دو چندان ارج نهد.

«هرکه او ارزان خرد ارزان دهد گوهری طفلی به قرصی نان دهد»^۱

برای درک بهتر این مسئله، یک پزشک برجسته مغز و اعصاب را تصور کنید که به جهتی، مدتی را در یک روستای دورافتاده و بدون هیچ سطح سواد، زندگی می‌کند. نهایت سوال و توقعات مردم از او، پانسمان جراحات و کمک به وضع حمل بانویی باردار، و... خواهد بود. در چنین فرضی تخصص اصلی پزشک، بی‌فایده خواهد ماند. حال فرض کنیم که با رشد فرهنگ و رواج علم، مردم آن دیار به تحصیلات عالی روی آورند، در این صورت است که تخصص اصلی او، در کلاسهای درس، شکوفا خواهد شد.

تخصص اصلی پیامبران علیهم‌السلام و امامان علیهم‌السلام تعلیم توحید و لوازم اخلاقی و فقهی آن به امت است، اما گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه چیست. فراموش نکنیم که شیوه اهل بیت، آن است که پیوسته به اندازه فهم و درک مخاطبان با ایشان سخن می‌کنند؛ «إنا معاشر الانبیاء أمرنا أن نكلّم الناس علی قدر عقولهم»^۲ بنابراین اگر ترجمه فلسفه، دانش، بینش و در نتیجه سطح سؤال‌های مسلمین را بالا برده باشد، جای صد شکر دارد، چرا که پیشوایان معصوم، می‌توانند معارف

۱. مولوی، مثنوی معنوی، ص ۸۰

۲. محمدبن یعقوب بن اسحاق، الکافی، ج ۱، ص ۲۳



نقد و بررسی مکتب تفکیک با تاکید بر دیدگاه ایشان مبنی بر مخالفت دین با فلسفه

بالا تری به مخاطبان ارائه کنند. شاید به همین جهت کِنَدی، نخستین فیلسوف مسلمان، نامه‌ای به امام رضا علیه السلام نگاشت و از آن حضرت سؤالاتی داشت.^۱ با این بیان، گرچه هدف خلفاء از ترجمه فلسفه سوء بود، اما عدو شود سبب خیر، گر خدا خواهد. یا به عبارت بهتر: گاه باشد که کودکی نادان، به خطا بر هدف زند تیری.

۱-۵. حق، از مناظره نمی‌هراسد

آنان که در مجالس مناظره با امام رضا علیه السلام حاضر می‌شدند، متکلمانِ زندیق، یهودی، مسیحی و دیگرانی بودند که برای دفاع از آیین خویش مناظره می‌کردند، نه به خاطر پیروی از فلسفه. پس ترجمه فلسفه، موجب رواج مناظرات با ائمه نشد.

وانگهی، حق هیچ‌هراسی از مناظره و مباحثه علمی ندارد، بلکه آنرا فرصتی برای انتشار حقایق می‌داند. کسی از بحث علمی و فضای استدلالی می‌هراسد که به ضعف علمی خویش آگاه است. چنین کسی می‌کوشد که ضعف علمی خود را پشت نقاب تعبد پنهان نماید و پیروان خود را به تعبد صرف دعوت کند، او مجبور است که هر نوع فلسفه‌ورزی و استدلال‌طلبی را به منزله ستیز با دین بشناساند. اما مکتب اهل بیت و قرآن «الذین یستمعون القول و یتبعون أحسنه»^۲ را با عبارت «أولوالباب» می‌ستاید و به پیامبر خویش سفارش می‌نماید که: «أدع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة و جادلهم بالتی هی أحسن».^۳

با این بیان، اگر فرض کنیم که ترجمه فلسفه، بستری فراهم نمود که مناظراتی صورت گیرد، آیا این به سود اسلام و شیعیان نیست؟ آیا روایاتی که در غالب این مناظرات به ما رسیده است، از ناب‌ترین روایات اعتقادی ما نیست؟ با این وجود آیا باز هم می‌توان گفت که فلسفه موجب تضعیف علوم اهل بیت شده است؟ خیر، فلسفه با رونق حکمت در میان مسلمین، بستری شد که ابعاد اعتقادی اسلام نمود بیشتری پیدا کند.

۱-۶. ترجمه فلسفه ضربه‌ای به اسلام نزد

اگر ترجمه علوم یونانی از جمله فلسفه ضربه‌ای سخت‌تر از سقیفه به اسلام می‌زند، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام به فراگیری علم از دورترین کشور شناخته شده در آن روزگار، یعنی چین، دستور داده‌اند: «أطلبوا العلم ولو بالصین فان طلب العلم فریضة علی کل مسلم»؟^۴ چرا دستور به فراگیری

۱. محمد محسن فیض کاشانی، الوافی، ج ۱، ص ۳۷۷.

۲. زمر، ۱۸.

۳. نحل، ۱۲۵.

۴. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۷.

دانش حتی از مشرک و منافق داده‌اند؟ و چرا از ارسطو و افلاطون به بزرگی یاد کرده‌اند؟^۱ دیلمی در محبوب القلوب از جناب رسول‌الله ﷺ چنین نقل کرده است: «فقال ﷺ: ... إن ارسطاطاليس كان نبياً فجهله قومه».^۲ سیدبن طاوس کلامی دارد که موید این روایت است: «... أبرخس و بطليموس، و يقال انهما كانا من بعض الانبياء و اكثر الحكماء كذلك و إنما إلتبس على الناس امرهم لعلة أسمائهم باليونانية...».^۳

۷-۱. سبب مهجور ماندن اهل بیت

با مراجعه کوتاهی به تاریخ، می‌یابیم که مهجور ماندن اهل بیت ع و علوم ایشان، همچنین تحت فشار بودن شیعیان، محصول وقایع تلخی همچون حادثه سقیفه است، نه نهضت ترجمه. این حکومت‌های جائر بودند که یکی پس از دیگری حق امامان را غصب کرده و مانع انتشار علوم ایشان شدند.

۸-۱. فلسفه کنونی اسلامی است

اگرچه شاکله مباحث فلسفه اسلامی، برگرفته از فلسفه یونانیان است ولی تغییرات یکه فیلسوفان مسلمان با الهام از معارف متعالی قرآن و اهل بیت در فلسفه ایجاد کردند، چنان وسیع و گسترده است که هرگز نمی‌توان فلسفه موجود را میراث یونانیان دانست.^۴ از دیدگاه استاد مطهری «فلسفه یونان در ابتدای ورود در حوزه اسلامی مجموعاً بیش از دوپست مسئله نبود، در فلسفه اسلامی بالغ بر هفتصد مسئله شده است و علاوه بر اصول و مبانی و طرق استدلال حتی در مسائل اولیه یونان به کلی تغییر کرده»،^۵ بنابراین، استفاده از آن در فهم متون دینی، نه تنها نکوهیده نیست، بلکه ستوده است.

۹-۱. حکمای یونان، اندیشمندان الهی

این پندار که همه یا بیشتر حکمای یونان مشرک بوده‌اند بی‌انصافی است؛ زیرا براساس برخی روایات، بعضی حکمای یونان از پیامبران الهی بوده‌اند،^۶ حتی اگر نبوت ایشان تکذیب شود، بسیاری از آن‌ها قرن‌های متمادی با تقوا و تهذیب نفس و دوری از شهوت‌های نفسانی،

۱. رک: بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۷۲.

۲. دیلمی، محبوب القلوب، ص ۱۴: همانا ارسطو پیامبری بود که قومش او را نشناختند.

۳. سید ابن طاووس، فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، ص ۱۵۱: گفته می‌شود أبرخس و بطليموس از انبیا بوده‌اند، و بیشتر حکماء چنین‌اند، اما نام‌های یونانی ایشان موجب شد که امر نبوتشان بر مردم مُشْتَبِه شد.

۴. رک: مجموعه آثار، مرتضی مطهری، ج ۵، ص ۲۶-۳۲.

۵. مجموعه آثار، ج ۱، ص ۳۶.

۶. رک: قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند، ص ۲۰.

نقد و بررسی مکتب تفکیک با تاکید بر دیدگاه ایشان مبنی بر مخالفت دین با فلسفه

در مسائل الهی اندیشیده‌اند و خدای متعال نیز کسانی را که با اخلاص در راه کسب حقیقت قدم برمی‌دارند، از لطف و فیض خود محروم نمی‌فرماید: «الذین جاهدوا فینا لنهتدینهم سبلنا».^۱

۲) مخالفت ائمه و اصحاب ایشان با فلسفه

اصحاب تفکیک براین باورند که روایات صحیح‌های در نکوهش فلاسفه و عرفا وارد شده است، به گونه‌ای که اصحاب ائمه از فلسفه و عرفان روی‌گردان بودند و حتی کتاب‌هایی در رد آن نوشته‌اند.^۲ پیرامون این سخن، جای چند تامل است:

۲-۱. دو روایت ضد فلسفی

با وجود تاکید تفکیکی‌ها بر وجود روایات صحیح‌ه در نکوهش فلسفه، در سراسر آثار ایشان، تنها دو روایت در این زمینه یافت می‌شود.^۳

۲-۲. بررسی روایت نخست

اولین حدیث، بخشی از روایت «توحید مفضل»، از فرمایشات امام صادق علیه السلام است. در کتاب‌های اصحاب تفکیک، تنها این بخش از حدیث نقل شده است: «فتباً و خیباً لمن تحلی الفلسفة»؛ نابودی و ناکامی باد بر مدعیان فلسفه. در مورد این روایت باید گفت که واژه «متحل» در لغت عرب، به کسی گویند که به دروغ و بی دلیل، خود را به چیزی (که معمولاً از سنخ کمالات است) نسبت دهد.^۴ از این روی نفرین امام بر مدعیان دروغین فلسفه است که با پیمودن استدلال‌های مغالطی، از کفر و زندقه سر در می‌آورند.^۵ عبارت کامل امام چنین است: «فتباً و خیباً و تعساً لمن تحلی الفلسفة کیف عمیت قلوبهم عن هذه الخلقة العجیبة حتی انکروا التدبیر فیها...». از این عبارت به دست می‌آید که مدعیان دروغین فلسفه، کسانی هستند که چشم اندیشه‌شان بر عجائب خلقت بسته است و منکر تدبیر الهی در این نظام احسن‌اند، ایشان همان فلاسفه مادی هستند که در لسان روایات به زندیق خوانده می‌شوند.

در جای دیگری از این حدیث، گروهی از مدعیان دروغین فلسفه^۶ معرفی شده‌اند، که برای عالم دو خدای خیر و شر قائلند. اما فیلسوف راستینی چون ارسطو، که اتفاقی بودن عالم را مردود شمرده،

۱. عنکبوت، ۶۹.

۲. ابواب الیهی، ص ۴۴.

۳. بنیان مرصوص، ص ۷۲.

۴. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۷۴ و تاج العروس، ج ۸، ص ۱۲۹.

۵. ر.ک: بنیان مرصوص، ص ۷۵.

۶. مائوی‌ها که پیروان «مانی» هستند.

به نیکی یاد شده است.^۱ اکنون جای این پرسش است که؛ اگر قول و فعل و تقریر معصوم حجت است، چگونه کسی را که امام صادق علیه السلام ستوده است، برخی دشنام می دهند و پیروان مکتب علمی او را کافر و مشرک می خوانند.

۲-۳ بررسی روایت دوم

حدیث دوم، اندکی طولانی تر بوده و سیاق آن، مشابه احادیث آخرالزمان است. این حدیث، توسط شیخ مجتبی قزوینی در *بیان الفرقان*، از امام عسگری علیه السلام ذکر شده است. ترجمه بخشی از آن چنین است: «ای ابوهاشم! زمانی بر مردم خواهد آمد که... [پس از نقل پاره‌ای از دگرگونی‌های فرهنگی آخرالزمان] علمای ایشان بدترین خلق خدا در روی زمین‌اند؛ زیرا به فلسفه و تصوف متمایل‌اند و قسم به خدا که همانا ایشان، اهل روی گردانی از دین خدا و تحریف در آن‌اند، در دوستی مخالفان ما افراط می‌ورزند و شیعیان و دوستان ما را به گمراهی می‌کشند. اگر به مقام و منصبی برسند، از رشوه سیر نمی‌شوند و اگر در میان مردم خوار گردند، ریاکارانه خدا را عبادت می‌کنند. همانا ایشان رهزن راه مؤمنان و فراخوانندگان به مرام بی‌دینان هستند. پس هرکه ایشان را درک کرد، از آن‌ها برحذر باشد و دین و ایمان خود را از ایشان حفظ کند. ای ابوهاشم! این چیزی است که پدرم از پدرانش از جعفر بن محمد علیه السلام برایم روایت کرده است و این از اسرار ما است، پس آن را کتمان کن».^۲

پیرامون روایت دوم، جای چند تامل است؛

نخست اینکه؛ اینگونه نکوهش‌ها در مورد اهل اسلام، اهل قرآن، فقیهان، متکلمان و... نیز وجود دارد، و مطمئناً هیچ‌گاه اهل بیت اصل اسلام، قرآن و فقه را سرزنش نمی‌نمایند، آنچه شایسته تحقیر است فقیه، متکلم، فیلسوف و قاری قرآنی است که این علوم را به ابزاری برای کسب ثروت و شهرت خویش تبدیل نموده و از معارف اهل بیت علیهم السلام اعلام بی‌نیازی کنند، نه فیلسوفی که تمام سعی او در کشف مبانی عقلی و استدلالی قرآن و حدیث است. برای نمونه؛ یونس بن یعقوب از امام صادق علیه السلام می‌پرسد «فدایت شوم، شنیده‌ام که شما از کلام نهی می‌کنید...». امام جواب می‌دهد: «توییخ من در مورد ایشان، تنها در موردی است که آن‌چه را من می‌گویم رها کنند و به دنبال خواسته خود بروند».^۳

۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۴۹.

۲. مجتبی قزوینی، *بیان الفرقان*، ج ۱، ص ۱۰-۱۱.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۱۷۷.



نقد و بررسی مکتب تفکیک با تاکید بر دیدگاه ایشان مبنی بر مخالفت دین با فلسفه

دوم اینکه؛ نکوهش عالمان یک علم، به دلیل دنیاطلبی و گرایش‌های مادی، نکوهش هواهای نفس اماره است، نه خود علم. حدیث مذکور نیز، به نکوهش فلاسفه‌ای اختصاص دارد که «اگر به مقام و منصبی برسند، از رشوه سیر نمی‌شوند و اگر در میان مردم خوار گردند، ریاکارانه خدا را عبادت می‌کنند»، بنابراین روایت مذکور، در نکوهش فلاسفه دنیاطلب و ریاکار است، نه مطلق دانش فلسفه. البته باید توجه نمود که گرفتن رشوه بیشتر مناسب برخی قضات و فقهای دروغین است، زیرا معمولاً گرفتن رشوه به منظور جابجایی ناحق حقوق و اموال است که در اختیار ایشان است نه فلاسفه.

سوم اینکه؛ این حدیث در بحارالانوار و مصادر آن و کتب اربعه یافت نمی‌شود،^۱ بنابراین صدور آن از امام عسگری علیه السلام محل تردید است.

۴-۲. روایات مؤید فلسفه

بر فرض اینکه روایت مذکور، که خبر واحد است، مستقیماً به نکوهش دانش فلسفه می‌پردازد، باز هم قابل پذیرش نیست؛ زیرا از یک سو با ادله عقلی قطعی که مفید حجیت عقل و تفکر فلسفی هستند، تضاد دارد و از سوی دیگر، با آیات و روایات بسیاری که به ستایش و توصیه تعقل و تفکر می‌پردازند، در تعارض است. حتی برخی روایات مستقیماً به ستایش فلسفه و فلاسفه می‌پردازد، مانند روایتی که پیش‌تر در مورد ارسطو نقل شد.

شاید روایاتی که در ستایش فلسفه و فلاسفه وارد شده است نیز از جنبه سندی مورد خدشه قرار گیرد و گفته شود که روایات معتبری در دفاع از فلسفه در دست نیست، بنابراین همان خبر واحد حجیت دارد و فلسفه مردود است. اما باید توجه داشت که موضوع روایت اول، فلاسفه دروغین بود و موضوع روایت دوم، فلاسفه دنیا طلب، بنابراین نکوهش این روایات به اصل دانش فلسفه سرایت نمی‌نماید. حال که روایت معتبری در نفی فلسفه نرسیده است، می‌یابیم که اهل بیت مخالفتی با فلسفه نداشته‌اند. زیرا اگر ترجمه فلسفه (چنان‌که اصحاب تفکیک ادعا می‌کنند) از حادثه سقیفه خطرناک‌تر باشد، بر پیشوایان دینی لازم است که نسبت به آن پرهیز دهند. «اگر بنا بود که نظر اسلام درباره علم، نظر منفی و مخالف بود و علم خراب کننده و منهدم کننده دین می‌بود، ائمه اطهار این عمل خلفا را که دستگاه وسیعی از مترجمین و ناقلین به وجود آورده بودند و انواع کتاب‌های نجومی، منطقی، فلسفی، طبی، حیوان‌شناسی، ادبی، تاریخی ترجمه شد، انتقاد می‌کردند؛ همان‌طوری که بعضی کارهای دیگر

۱. ر.ک: بنیان مرصوص، ص ۷۶.

خلفا را شدیداً مورد انتقاد قرار دادند... ولی هیچ اثری در طول صد و شصت سال که بر این قضیه گذشت، از انتقاد دیده نمی‌شود.^۱

۲-۵. یگانگی روش فلسفه و قرآن در مباحث اعتقادی

موضوع‌هایی که فلسفه (خصوصاً در بخش الهیات) بدان‌ها می‌پردازد، همان موضوع‌هایی است که روایات و آیات نیز بدانها پرداخته است. در بسیاری موارد محمول‌ها (احکام) نیز یکسان است. از سوی دیگر روش مباحث اعتقادی در آیات و روایات نیز همچون فلسفه، بحث استدلالی آزاد و بدون تقلید و تسلیم است؛ «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»^۲. بنابراین اگر نكوهش‌ای بر فلسفه وارد باشد که؛ چرا این موضوع‌ها، روش بحث و محمول‌ها را داراست، این نكوهش دامن کتاب و سنت را نیز خواهد گرفت.

۲-۶. سخن علامه طباطبایی

شایان ذکر است که علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه در کلامی موجز و متقن، می‌فرماید: «دو سه روایتی که در بعضی کتب در ذمّ اهل فلسفه در آخرالزمان نقل شده است، بر تقدیر صحت، متضمن ذمّ اهل فلسفه است، نه خود فلسفه؛ چنان‌که روایاتی نیز در ذمّ فقهای آخرالزمان وارد شده و متضمن ذمّ فقها است، نه فقه اسلامی. همچنین روایاتی در ذمّ اسلام و اهل قرآن در آخرالزمان وارد شده است (لا یبقی من الاسلام الا اسمه و من القرآن الا رسمه) و متوجه ذمّ خود قرآن نیست. اگر این روایت‌ها - که خبر واحد ظنی می‌باشند - در خود فلسفه بود - در حالیکه مسائل فلسفی مضموناً همان مسائلی است که در کتاب و سنت وارد شده - این قدح عیناً در کتاب و سنت بود که این مسائل را با استدلال آزاد بدون تعبد و تسلیم مشتمل شده است. اصولاً چگونه متصور است که یک خبر ظنی در برابر برهان قطعی یقینی قد علم کرده و ابطالش کند؟»^۳

۲-۷. بررسی مخالفت اصحاب ائمه با فلسفه

چنان‌که گذشت، از میان انبوه روایات وارده از طریق عامه و خاصه، تنها دو - سه روایت آن- هم با ضعف سند یا دلالت، در نكوهش فلسفه یافت می‌شود، بنابراین مخالفان فلسفه راه‌کار دیگری برگزیده و چنین وانمود می‌کنند که: «اصحاب ائمه از فلاسفه و عرفا روی گردان

۱. مرتضی مطهری، بیست گفتار، ص ۲۱۹-۲۲۰.

۲. یوسف، ۱۰۸: ای پیامبر بگو این راه و روش من و پیروانم است، که دعوتم به سوی خدا، از روی بصیرت است.

۳. محمد حسین طباطبایی، بررسی‌های اسلامی، ج ۲، ص ۸۵-۸۶.

نقد و بررسی مکتب تفکیک با تاکید بر دیدگاه ایشان مبنی بر مخالفت دین با فلسفه

بودند»^۱ چنانکه؛ هشام بن حکم، کتاب ردّ بر ارسطو در توحید، را نگاشت و فضل بن شاذان - که از یاران امام رضا^{علیه السلام} و امام جواد^{علیه السلام} است -، کتاب‌های ردّ بر فلاسفه و نقض بر مدعیان فلسفه در توحید، را نوشته، و حسن بن موسی نوبختی، که در زمان غیبت صغری زنده بوده، کتاب‌های رد بر اهل منطق و توحید کبیر و توحید صغیر را نوشته است و...^۲ در پاسخ این سخن، باید متذکر شویم که نوشتن کتابی (توسط هشام بن حکم) در ابطال توحید ارسطویی، نشانه مخالفت با فلسفه شمرده نمی‌شود؛ زیرا فیلسوفان مسلمان نیز، بسیاری از مطالب منسوب به ارسطو را مورد نقد و نظر قرار داده‌اند. به طور کلی، در هر علمی دانشمندان به نقض و ابرام سخنان یکدیگر می‌پردازند و این مطلب، نشانه مخالفت ایشان با اساس یک دانش نیست.

فضل بن شاذان نیز، به گفته نجاشی کتابی دارد به نام کتاب الاعراض و الجواهر،^۳ که روشن‌گر علاقه او به فلسفه است. اگر هم کتابی در رد فیلسوفان نوشته، در آن به مخالفت با برخی از عقاید فیلسوفان یونان برخاسته است، نه اینکه فلسفه یا فیلسوفان را بطور کلی رد کرده باشد. شیخ طوسی درباره حسن بن موسی نوبختی می‌گوید: «حسن بن موسی نوبختی، خواهرزاده ابوسهل بن نوبخت، مکنی به ابو محمد، متکلم و فیلسوف است. جماعتی از نقل‌کنندگان کتاب‌های فلسفی... نزد او جمع می‌شدند. او شیعه و دارای اعتقادی نیکو بود. به دست خود کتاب‌های زیادی نوشت و در کلام و فلسفه و علوم دیگر دارای تصنیفات فراوانی است...»^۴ با این بیان، ایشان نه تنها از مخالفان فلسفه نبوده، بلکه دارای آثار زیادی در علوم مختلف و از جمله فلسفه و کلام بوده و حتی برخی از کتاب‌های فلسفی ارسطو را خلاصه کرده است. پس اگر مطلبی در مخالفت با فلسفه و منطق دارد، تنها به مخالفت با برخی از دیدگاه‌های مطرح شده در منطق و فلسفه یونان است نه اینکه با این علوم به طور کلی مخالف باشد. نتیجه اینکه؛ یاران ائمه به پیروی آن بزرگواران، هرگز منطق و فلسفه و هیچ علمی را بطور مطلق رد نمی‌کردند، بلکه با اجتهاد و استقلال فکری، مطالب صحیح این علوم را از سقیم آنها جدا نموده، گاه در تأیید یا رد برخی از مطالب منطقی یا فلسفی کتاب‌هایی می‌نگاشتند و از این راه قدمی در راه تکامل این علوم بر می‌داشتند.^۵

۱. ابواب الهادی، ص ۴۰.

۲. علی نمازی شاهرودی، تاریخ فلسفه و عرفان، ص ۱۴۲-۱۴۳.

۳. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۰۷.

۴. شیخ طوسی، فهرست کتب الشیعه و أصولهم، ص ۱۲۱.

۵. بنیان مرصوص، ص ۹۳.

بر فرض اینکه اصحاب ائمه، از فلسفه روی گردان باشند، ولی روایت معتبری در ردّ فلسفه صادر نشده باشد، آیا عمل ایشان حجیتی دارد؟ آیا ما شیعیان همچون اهل سنت، قائل به حجیت عمل اصحاب هستیم؟ آیا شهرت و اجماع، را مستقلاً حجت می‌دانیم؟

۳) مخالفت بسیاری از فقها و محدثان با فلسفه

بنیان‌گذاران مکتب تفکیک براین باورند: «لازم است که در بدگویی‌ها و سخت‌گرفتن‌ها و انکارهای فقهای بزرگوار نسبت به این گمراه‌کنندگان، و بلکه نسبت به فلسفه به ارث رسیده از یونانیان، تدبّر کنی و بیندیشی؛ زیرا فقها کاستی - بلکه گمراه‌کنندگی - علوم ویرانگر و کمالات پوسیده ایشان را خوب می‌دانستند و از این رو همه طلاب و دانش‌پژوهان را از این کلمات و کمالات موهوم برحذر می‌داشتند»^۱، و در طول تاریخ اسلام، فقها از حکما و عرفا بیزاری جسته‌اند.^۲ آقای حکیمی نیز، بزرگانی مانند شیخ صدوق، شیخ مفید، علامه حلی، علامه مجلسی و... را مخالف فلسفه و عرفان دانسته و به تأمل در این مطلب دعوت می‌کند.^۳ میرزا جواد تهرانی از علامه مجلسی چنین نقل می‌کند: «فلاسفه در هر زمان از ترس کشته شدن و مورد تکفیر قرار گرفتن از سوی مؤمنان معاصر خود، برخی از اصول و ضروریات ادیان را بر زبان جاری می‌کنند؛ پس ایشان تنها به زبان ایمان دارند و قلب‌های ایشان از پذیرفتن ایمان ابا دارد و بیشتر ایشان کافرند».^۴

قبل از بررسی تفصیلی این سخنان، باید یادآور شویم؛ اینکه فلسفه را مطالبی ویران‌کننده و کلماتی وهم‌آمیز و گمراه‌کننده و میراث یونانیان و... نامیده‌اند، خارج از ادبیات علمی و اخلاق نقد است؛ اگر پیروی از منطق و برهان، و پرهیز از تقلید و تعبد کورکورانه در کشف حقایق و معارف اعتقادی، گمراه‌کننده و کمال موهوم است، هدایت و کمال چیست؟ البته پیرامون یونانی بودن فلسفه اسلامی، به تفصیل بحث خواهد شد.

پس از این نقد اخلاقی، سخنان فوق از جنبه علمی شایسته چندین تأمل است؛

۳-۱. کلام بزرگان ملاک حق نیست

از روایات اهل بیت علیهم‌السلام چنین بر می‌آید که در سنجش سخن، باید به سخن پرداخت، نه سخن‌پرداز؛

۱. میرزاهمدی اصفهانی، *تقریرات*، ج ۲، ص ۱۳۷.

۲. ر.ک: بیان الفرقان فی توحید القرآن، ج ۱، ص ۲.

۳. ر.ک: مکتب تفکیک، ص ۱۰۷.

۴. ر.ک: *بحار الانوار*، ج ۸، ص ۳۲۵.



نقد و بررسی مکتب تفکیک با تاکید بر دیدگاه ایشان مبنی بر مخالفت دین با فلسفه

«فاعرف الحق وتعرف اهله»،^۱ «کونوا تقاد الکلام».^۲ بنابراین ردیف کردن نام شماری از فقیهان^۳، برای ترس و تردید طلاب و پژوهش‌گران از تحصیل فلسفه، با فرهنگ و ذائقه دین مبین بیگانه است. اگر شخصی امروز به دلیل مخالفت برخی علما با فلسفه، از آن روی‌گردان شود و فردا با شنیدن گرایش برخی علمای دیگر، بدان روی‌آورد، همواره در شگفتی و سرگردانی به سر خواهد برد. این فرمایش گهربار علی ع است که؛ در هر مسئله‌ای ابتدا حق را تشخیص دهید و به واسطه آن اهلش را بشناسد، نه آنکه رجال و بزرگان را ملاک تشخیص حق قرار دهید.^۳

۲-۳. موافقت برخی فقها با فلسفه

اساس این ادعا؛ که در طول تاریخ اسلام، فقها از حکیمان و فیلسوفان بیزاری جسته‌اند، سخن ناصوابی است؛ زیرا در این صورت باید بزرگانی چون علامه حلی، قطب رازی، میرداماد، شیخ بهایی، آقا حسین و آقا جمال خوانساری و ملامهدی و ملا احمد نراقی، مرحوم کمپانی و امام خمینی را از فقها به شمار نیاوریم! تاریخ اسلام با نام افراد بسیاری آشنا است که جامع معقول و منقول بوده‌اند و افراد نام برده شده، تنها بخش اندکی از ایشان هستند. فقیه نام‌دار شهید ثانی در خاتمه منیه‌المرید (چاپ جامعه مدرسین) از تفسیر عرفانی فیض کاشانی به بزرگی یاد می‌نماید، گرچه این مطلب در چاپ‌های اخیر به نقطه‌چین تبدیل شده است.

۳-۳. توقف تکذیب بر تصور

ناگفته معلوم است که فقه و فقاہت، مرزبان شریعت اسلامی و نگهدارنده احکام نورانی آن است، اما باید متوجه بود که فقه و فلسفه دو دانش جداگانه‌اند که تحصیل و اجتهاد در هر یک، سال‌ها کوشش علمی می‌طلبد. بنابراین نباید توقع داشت، آن عزیزی که سال‌های عمر را صرف علم نورانی فقه نموده است، در دانش فلسفه نیز صاحب نظر باشد. البته این مسئله در تمام علوم صادق است؛ چنانکه مهندس، نقشه‌ساختمان را تهیه می‌کند، پزشک طبابت می‌نماید، فقیه احکام شرعی را استخراج می‌نماید و فیلسوف با روش استدلالی خویش، به طرح و بحث مسائل الهی می‌پردازد.

اگر طبیب، به خاطر آنکه سال‌ها درس پزشکی خوانده است، در تهیه نقشه‌ساختمان ورود نموده و طرح مهندس را نکوهش کند، شایسته نیست. زیرا درس پزشکی، دانش پزشکی می‌دهد نه مهندسی.

۱. الکافی، ج ۵، ص ۵۴۷.

۲. محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۶.

۳. بنیان مرصوص، ص ۱۱۲.

البته مهندس نیز نمی‌تواند به بهانه دانش هندسه خویش، تجویز پزشک را انکار نماید. مسئله زمانی بحرانی‌تر می‌شود که پزشک یا مهندس، با غرور خاص علمی، دانش فقه را به سُخره گرفته و تقلید از فقیه را کار میمون تلقی نماید، و با رواج چنین سخنان جنجالی‌ای سعی کند دانش فقه را بی‌فائده، بلکه زیان‌بخش معرفی نماید. چنین شخصی پیش از آنکه فقه و فقاہت را نکوهش کند، فهم و شعور خویش را نکوهیده است؛ زیرا اولاً تقلید جاهل از عالم در رشته‌های تخصصی، پدیده‌ای کاملاً معقول و متداول است. و ثانیاً بدبینی و انکار او نتیجه بی‌خبری او از فقه است، کسی که از موضوعات، مسائل، احکام و روش تحقیق یک علم بی‌خبر است، چگونه می‌تواند درباره آن قضاوتی داشته باشد.

اساساً همان‌طور که تصدیق یک مطلب، فرع بر تصور دقیق آن است، تکذیب آن نیز متفرع بر تصور است.^۱ تکذیب بدون تصور زائیده جهل تکذیب‌کننده است، او در واقع برداشت ناصحیح خود را انکار می‌کند و بی‌اطلاعی خود را نمایش می‌دهد. از این‌روی، فقیه نیز در تشخیص موضوعات به اهل خُبره رجوع می‌نماید، برای نمونه؛ اگر بخواهد حکم شرعی را در مورد شبیه‌سازی انسان با علم ژنتیک، صادر نماید، ابتدا معنا و چیستی دقیق شبیه‌سازی را از اهل خبره سوال می‌نماید، سپس حکم شرعی را استخراج می‌نماید. او نمی‌تواند بدون سوال از اساتید فن به کتب ژنتیک مراجعه نموده و تصور دقیقی از شبیه‌سازی به دست آرد، زیرا تخصص این دانش را ندارد. اگر چنین عمل نماید، ممکن است برداشتی اشتباه از شبیه‌سازی پیدا نماید که در صدور حکم تأثیر ناروایی بگذارد. البته اگر فقیهی خود دانشمند ژنتیک باشد، نیاز به چنین کاری نیست.

با این بیان، روشن است که فقیه نمی‌تواند در مسائل فلسفی ورود نموده، به انکار پردازد، مگر فقیهی که خود فیلسوف باشد، یا اینکه مراد فلاسفه را از ایشان سوال نموده و تصور دقیقی از آن حاصل نماید. فقیه بزرگ و فیلسوف راستین، امام خمینی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «هیچ یک از علمای یکی از این علوم [علوم مربوط به احکام، اخلاق، عقائد] حقّ اعتراض به دیگری ندارند، و لازم نیست اگر انسان دارای علمی نشد از آن تکذیب کند و به صاحب آن علم جسارت نماید. پیش عقل سلیم همان‌طور که تصدیق بی‌تصور از اغلاط و قبایح اخلاقیه به شمار می‌آید، تکذیب بی‌تصور نیز همین‌طور، بلکه حالش بدتر و قبحش

۱. زیرا مقابل تصدیق است.



نقد و بررسی مکتب تفکیک با تاکید بر دیدگاه ایشان مبنی بر مخالفت دین با فلسفه

افزون است. اگر خدای تبارک و تعالی از ما سؤال کند که شما که مثلاً معنی «وحدت وجود» را به حسب مسلک حکما نمی‌دانستید و از عالم آن علم و صاحب آن فن اخذ نکردید و تعلم آن علم و مقدمات آن را نکردید، برای چه کور کورانه آنها را تکفیر و توهین کردید، ما در محضر مقدس حق چه جوابی داریم بدهیم جز آنکه سر خجالت به زیر افکنیم. و البته این عذر پذیرفته نیست که «من پیش خود چنین گمان کردم». هر علمی مبادی و مقدماتی دارد که بدون علم به مقدمات، فهم نتیجه میسر نیست، خصوصاً مثل چنین مسئله دقیقه که پس از عمرها زحمت باز فهم اصل حقیقت و مغزای آن بحقیقت معلوم نشود. چیزی را که چندین هزار سال است حکما و فلاسفه در آن بحث کردند و موشکافی نمودند، تو می‌خواهی با مطالعه یک کتاب یا شعر مثنوی مثلاً با عقل ناقص خود ادراک آن کنی! البته نخواهی از آن چیزی ادراک کرد، رحم الله امرأ عرف قدره و لم يتعد طوره؛ [خدا بیامرزد کسی را که جایگاه خویش را شناخت و از آن تجاوز ننمود].^۱

یادآوری این نکته ضروری است که؛ آشنایی اندک و بدبینانه گروهی با فلسفه، مشکل را حل نموده و تحصیل فلسفه به منظور مبارزه با آن، هیچ کمکی به تصور دقیق مسائل آن نمی‌کند، زیرا چنین شخصی به دور از انصاف علمی و اخلاق پژوهشی، وارد مسئله شده و از ابتدا به جستجوی اشتباهات است، در نتیجه؛

پیش چشم داشتی شیشه‌ی کبود زان سبب عالم کبودت می‌نمود^۲

او هر مطلبی که درک آن سخت و سنگین باشد را حمل بر اشتباه می‌کند، در حالیکه اگر این بدبینی را نداشت و کمی بیشتر تأمل می‌نمود، مجهول معلوم می‌شد. بله، سراسیمگی در ردّ و انکار سخنان بزرگان هنر نیست؛ زیرا شیوه عوام است. به قول حاجی سبزواری: «تا مشکلی می‌رسد تبادر به ردّ و انکار نکنید، که مطالب عالیه را فهمیدن هنر است نه ردّ و انکار»،^۳ و به قول علامه حسن-

هنر در فهم حرف بخردان است نه تعجیل سخن در ردّ آن است

البته فلاسفه‌ای که از دانش فقه بی‌بهره‌اند نیز حق دخالت در امور فقهی را نداشته و نمی‌توانند فقها را قشری و ظاهری بخوانند، امام خمینی^۴ به این نکته نیز توجه می‌دهد.

۱. امام خمینی^۵ شرح چهل حدیث، ص ۳۹۰.

۲. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۶۲.

۳. محقق سبزواری، اسرار الحکم، ص ۵۴.

۴. رک: شرح چهل حدیث، ص ۳۹۱.

۳-۴. دیدگاه شیخ صدوق، شیخ مفید و علامه حلی

آقای حکیمی برخی بزرگان را به عنوان مخالفان فلسفه نام برده و معتقد است؛ شیخ صدوق در مقدمه‌ی کتاب *کمال‌الدین*، به طعن فیلسوفان پرداخته است. مقدمه گفته شده چنین است: «بعد از بازگشت از زیارت امام رضا در شهر نیشابور، یکی از علمای بخارا را دیدم و ایشان سخن یکی از بزرگان فلاسفه و منطقیون آنجا را نقل کرد که آن سخن باعث شده بود این شخص در مسئله امام زمان دچار شک و تردید شود؛ بدین جهت که غیبت حضرت به طول انجامیده و اخبار ایشان منقطع گردیده است».^۱ این رویداد انگیزه می‌شود تا شیخ، کتاب مذکور را بنویسد. ایشان در مقدمه خود، هیچ اسم‌دیگری از فلسفه و فیلسوفان نمی‌برد. بارها گفته شد که خطای دانشمند، غیر از خطای دانش است. آیا می‌توان اشتباهی را به حساب همه فیلسوفان، بلکه دانش فلسفه گذاشت؟ آیا می‌توان مخالفت مرحوم صدوق با سخن نادرست یک فیلسوف را، طعن به فلسفه و فیلسوفان قلمداد نمود؟ از مثل شیخ صدوق، چنین اشتباهی بعید است.

آقای حکیمی همچنین، شیخ مفید را به استناد کتاب *ردّ الفیلسوف فی الاتحاد*، و قطب راوندی را به سبب کتاب *تهافت الفلاسفه*، و ابن زهره حلبی را به دلیل کتاب *نقض شبه الفلاسفه*، در شمار مخالفین فلسفه قرار می‌دهد. عجیب‌تر آنکه، علامه حلی نیز در جرگه مخالفان قرار می‌گیرد. او که در *منطق الجوهر النضید و الدر المکنون فی علم القانون*، در *فلسفه الاسرار الخفیه فی العلوم العقلیه و المحاکماتین شراح الاشارات* و در *کلام عقلی کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد و مناهج الیقین فی اصول الدین* را نگاشته است.

اگر بنا باشد مخالفت با برخی دیدگاه‌های فیلسوفان، مخالفت با فلسفه و فلاسفه محسوب شود، بزرگ‌ترین مخالف فلسفه، ملاصدرا است؛ زیرا با طرح دیدگاه‌های نوین، بسیاری از اقوال پیشینیان خود را ردّ نمود، اساساً هیچ فیلسوف بزرگی را نمی‌توان یافت که با برخی از آرای فیلسوفان پیشین مخالفت نکرده باشد. از سوی دیگر با این منطقی باید همه فقهای بزرگ را هم مخالف سرسخت فقه و فقهت دانست.^۲

۳-۵. نقدی به علامه مجلسی

ضمن ادای احترام به شخصیت بزرگ و زحمات سترگ مرحوم علامه مجلسی رحمته‌الله، عرض می‌کنیم؛ استدلال ایشان در تکفیر فلاسفه، خارج از اخلاق پژوهشی است. اگر فیلسوفی همچون ابن‌سینا،

۱. شیخ صدوق، *کمال‌الدین و تمام النعمه*، ص ۲-۳.

۲. بنیان مرصوص، ص ۱۰۹.

نقد و بررسی مکتب تفکیک با تاکید بر دیدگاه ایشان مبنی بر مخالفت دین با فلسفه **۲۵**

انصاف علمی را رعایت کرده و می‌گوید: ^۱ «دلیل علمی و عقلی، ما را فقط در حد معاد روحانی راهنمایی می‌کند ولی اینکه معاد جسمانی باشد، چیزی است که ما از راه عقل نمی‌توانیم کشف کنیم ولی چون مخبر صادق خبر داده (اخْبَرَ بِهَا الصَّادِق) ما قبولش داریم»^۲، آیا می‌توان گفت: تو در نهاد خویش بدان چه می‌گویی باور نداری؟ اگر کسی می‌گوید به معاد جسمانی معتقد است، ما چه اصراری بر تکذیب وی داریم. تنها خداوند و اولیاء او آگاه به ضمائرند، اما دیگران مأمور به ظواهرند.

جمع‌بندی

پیروان تفکیک می‌پندارند که فلسفه به‌عنوان یک دانش عقلی مستقل، در برابر دین و در تناقض با اوست. از این رو خود را در انتخاب یکی از این دو و رها نمودن دیگری، مخیر می‌بینند. آن‌گاه به سبب گرایش‌های دینی خویش، فلسفه را طرد نموده و دین را برمی‌گیرند. اما این خانه از پای‌بست ویران و این مسئله از اساس پریشان است؛ زیرا تعقل فلسفی خادم و نگهبان دین است نه رقیب و در برابر آن. بنابراین نیازی به تایید یکی و نفی دیگری نیست. فقدان تصویری دقیق از عقل و فلسفه، سبب شد که تصدیق درستی در این باره صورت نپذیرد. از این رو نحله سنتی تفکیک اصل فلسفه و نیز تفسیر گزاره دینی با مبانی فلسفی را ناروا شمردند. و نحله جدید گرچه پژوهش‌های مستقل عقلی را ارج نهادند، اما تفسیر گزاره‌های دینی با آنها را نادرست دانستند.

درستی یا نادرستی یک دانش، با ارزیابی محتوای درونی آن روشن می‌شود، نه خاستگاه پیدایش و نیت افرادی که آنرا گسترش می‌دهند. از این رو ناروا انگاری فلسفه به سبب خاستگاه یونانی آن، یا نیت سوء خلفا از ترجمه آن، مغالطه‌ای نارواست. از سوی دیگر در مجموعه روایی شیعه تنها دو روایت ضد فلسفی هست که ضدیت آن دو نیز با روی کرد دنیاطلبانه و شهرت‌جویانه برخی فیلسوفان است، نه اساس دانش فلسفه. چنین نقدهایی درباره دنیاطلبی برخی فقیهان، مفسران و دیگر عالمان دینی نیز وارد شده، که نفی اساس این دانش‌ها را نتیجه نمی‌دهد.

از سوی دیگر تصدیق یا تکذیب اندیشه‌ها در گرو تصور موشکافانه آنهاست. از این رو

۱. ابن‌سینا، الهیات من کتاب الشفاء، ص ۴۶۰.

۲. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۴، ص ۵۳۷.

مخالفت برخی فقیهان بزرگوار که آشنایی کاملی با فلسفه ندارند دلیل نادرستی این دانش، یا مخالفت دین با آن نخواهد بود. چنان‌که یاد شد درستی یا نادرستی یک آموزه با ارزیابی محتوای درونی آن انجام می‌شود، نه تایید و تکذیب شخصیت‌های مشهور. کوتاه سخن آن‌که دلیل‌هایی که پی‌روان تفکیک بر نادرستی تعقل فلسفی و مخالفت دین با آن به دست می‌دهند، پایه استواری ندارد و مدعای ایشان را اثبات نمی‌کند.

فهرست منابع

* قرآن کریم.

۱. ابراهیم دینانی، غلامحسین، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، طرح نو، تهران، ۱۳۷۹.
۲. ابن‌سینا، حسین، الهیات من کتاب الشفاء، حسن حسن‌زاده‌آملی، دفتر تبلیغات، قم، ۱۳۷۶.
۳. ابن‌طاووس، علی‌بن‌موسی، فرج المهموم فی معرفة نهج الحلال من علم النجوم (تاریخ علماء النجوم)، دار الذخائر، قم، چاپ اول، ۱۳۶۸ق.
۴. ابن‌منظور، لسان العرب، دار احیاء التراث، بیروت، ۱۴۰۸ق.
۵. اسلامی، سیدحسن، رویای خلوص (بازخوانی مکتب تفکیک)، چاپ اول، موسسه بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۷.
۶. اصفهانی، میرزامهدی، ابواب الهدی فی بیان طریق الهدایة الالهیة و مخالفته مع العلوم الیونانیة، سیدمحمدباقر یزدی، مشهد، ۱۳۶۳.
۷. _____، تقریرات، مرکز اسناد آستان قدس رضوی، مشهد، شماره ۱۲۴۸۰.
۸. _____، مصباح الهدی، سید محمد باقر نجفی یزدی، ۱۳۶۳ش.
۹. افلاطون، جمهور، ترجمه فؤاد روحانی، علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، چاپ دوم، مرکز نشر اسراء، قم، ۱۳۸۶.



نقد و بررسی مکتب تفکیک با تاکید بر دیدگاه ایشان مبنی بر مخالفت دین با فلسفه

۱۱. حکیمی، محمدرضا، پیام جاودانه، دلیل ما، قم، ۱۳۸۱.
۱۲. _____، عقل خود بنیاد دینی، همشهری ماه، شماره ۹، آذر ۱۳۸۰.
۱۳. _____، معاد جسمانی در حکمت متعالیه، دلیل ما، قم، ۱۳۸۱.
۱۴. _____، مکتب تفکیک، نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۵.
۱۵. دیلمی، حسن بن محمد، محبوب القلوب، طبع اول (رحلی)، ایران.
۱۶. رومی (مولوی)، جلال الدین، مثنوی معنوی، مؤسسه خدمات کامپیوتری نور.
۱۷. شیخ حر عاملی، محمد بن حسین، وسائل الشیعه، ج ۲۷، مؤسسه آل البیت، قم، ۱۴۰۹ق.
۱۸. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۶ق.
۱۹. شیخ طوسی، محمد بن حسن، فهرست کتب الشیعه و أصولهم، تحقیق سید عبد العزیز طباطبایی، مکتبه المحقق الطباطبایی، قم، ۱۴۱۴ق.
۲۰. طباطبایی، سید محمد حسین، بررسی های اسلامی، ج ۲، هجرت، قم، ۱۳۹۷ق.
۲۱. فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، مکتبه الامام امیر المؤمنین علی ع، ۱۴۰۶ق.
۲۲. قزوینی، شیخ مجتبی، بیان الفرقان، ج ۱، مرکز جامعه تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۳.
۲۳. _____، مثاله قرآنی، دلیل ما، قم، ۱۳۸۲.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ق.
۲۵. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۲۶. محقق سبزواری، اسرار الحکم، مطبوعات دینی.
۲۷. مطهری، مرتضی، اسلام و مقتضیات زمان، صدرا، تهران، ۱۳۷۳.
۲۸. _____، بیست گفتار، پنجم، صدرا، تهران، ۱۳۵۸.
۲۹. _____، ده گفتار، صدرا، تهران، ۱۳۶۸.
۳۰. _____، مجموعه آثار، ج ۴، صدرا، تهران، ۱۳۸۱.
۳۱. _____، مجموعه آثار، ج ۵، صدرا، تهران، ۱۳۸۱.

۳۸ **پژوهش‌های فلسفی** سال چهارم / شماره دوم / پیاپی ۷ / پاییز - زمستان ۱۳۹۷

۳۲. مظفری، حسین، بنیان مرصوص فلسفه اسلامی از نگاه مکتب تفکیک، چاپ اول،
موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی علیه السلام، قم، ۱۳۸۵.

۳۳. نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی، رجال النجاشی، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی،
پنجم، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۶ق.

۳۴. نمازی شاهرودی، علی، تاریخ فلسفه و عرفان، مؤسسه فرهنگی نبأ، تهران، ۱۳۷۸.

